

## بیانیه‌ای که بازتاب ریزش ته‌مانده پایه توده‌ای رژیم است

یکی از مختصات بحران سیاسی فراگیر در هر جامعه‌ای نه صرفاً مخالفت و ناراضی‌توی توده‌ای از نظم موجود، بلکه روی‌آوری توده‌های میلیونی مردم به مبارزه‌ای مستقیم و علنی علیه طبقه حاکم است. این واقعیتی است که از سال ۹۶ تا به امروز به‌وضوح در ایران شاهد آن بوده‌ایم و گاه این مبارزه چنان شکل تعرضی به خود گرفته است، که موجودیت طبقه حاکم را مورد تهدیدی جدی قرار داده است.

در ایران امروز دیگر به‌جز یک‌مشت مزدوران دستگاه سرکوب مادی و تحمیق معنوی، کمتر کسی را می‌توان یافت که از طبقه ارتجاعی حاکم و رژیم سیاسی پاسدار منافع آن دفاع کند یا توهمی به آن داشته باشد. عموم مردم خواهان سرنگونی نظم ارتجاعی حاکم بر ایران‌اند و پیگیرانه برای تحقق آن تلاش می‌کنند. این البته نافی این واقعیت نیست که توده‌های مخالف نظم موجود که از سطوح متفاوتی از آگاهی برخوردارند، در مراحل مختلف رشد بحران به یکسان به عمل انقلابی و مبارزات سیاسی روی نمی‌آورند. بخش‌هایی از همین توده ناراضی و مخالف نظم موجود، تنها هنگامی به مبارزه سیاسی علنی روی می‌آورند که بحران سیاسی

در صفحه ۲

## برخی نکات مهم درست و نادرست در مصاحبه حبیبی عضو شورای هماهنگی



در صفحه ۱۰

## فساد بی‌نظیر در تاریخ شهرداری در یکی از فاسدترین حکومت‌های تاریخ

در روزهای اخیر اسناد دو فساد بزرگ در شهرداری تهران منتشر گردید که آخرین مورد آن دادن وام‌های نجومی به مدیران و سازمان‌های تابعه شهرداری به‌بهبانه‌ی ودیعه مسکن بود.

براساس این اسناد بانک شهر با بهره‌ی ۶ درصد میلیاردها تومان به این به‌اصطلاح مدیران یعنی قداربندان دزد و فاسد حکومت پرداخت کرده است. یاشار سلطانی که این اسناد را در فضای مجازی انتشار داد، در این رابطه نوشت:

"زاکاتی اخیرا ده‌ها میلیارد وام اجاره مسکن از بانک شهر به مدیران خود با سود ۶ درصد پرداخته است. این سود برای مردم عادی و حتا کارمندان خود شهرداری یک رؤیاست و این وام تنها وام پرداختی به مدیرانش نیست".  
سندیکای کارگران "شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه" (یکی از شرکت‌های تابعه شهرداری) در پی افشای این فساد در اطلاعیه‌ای در صفحه ۳

## جان کارگر، کالایی بی‌بها در نظام سرمایه‌داری

اوایل اردیبهشت ماه، مدیرکل بازرسی کار وزارت تعاون در مصاحبه‌ای اعلام کرد در سال گذشته بیش از ۶۸۰ نفر در اثر حوادث کاری جان خود را از دست داده‌اند که این رقم نسبت به سال گذشته به زیر ۱۰ درصد کاهش یافته است. انتشار این آمار از سوی این مقام وزارت تعاون در حالی است که چندی پیش از آن، سازمان پزشکی قانونی از مرگ ۲ هزار و ۱۱۵ کارگر و مصدومیت ۲۷ هزار و ۳۷۷ نفر در اثر حوادث ناشی از شرایط ناایمن محیط کار در سال گذشته خبر داده بود.

این مقام وزارت تعاون، علت اختلاف آماری دو نهاد را چنین توجیه کرد: "علت تفاوت میان آمار پزشکی قانونی با آمار بازرسی کار این است که کلیه کارکنانی که بیمه مشاغل آزاد بوده یا بیمه کشوری و کارمندی محسوب شده و خارج شمول قانون کار هستند، در آمار ما از حوادث کار مربوط به کارگران

در صفحه ۴

## دین نماد سرکوب زنان در جامعه است

نگاه ابزاری به زن و منزوی کردن زنان را قبول نداریم.

رئییسی پس از تکرار این دروغ بزرگ، با خزیدن به زیر عبای خامنه‌ای، تمام منویات اسلامی خود و ارتجاع هار حاکم بر ایران را در یک جمله خلاصه کرد و گفت: نگاه ما به زنان و دختران همان نگاه رهبری مبتنی بر نگاه عمیق اسلام است که معتقد است دختران می‌توانند همسران و مادران ارزشمندی باشند و در عرصه اجتماع نیز نقش آفرینی کنند.

او سپس، در توضیح «نقش آفرینی زنان» در عرصه‌های مختلف اجتماعی با توسل به موفقیت‌های اجتماعی زنان - که صد البته مجموعه موفقیت آنان هیچ ارتباطی به جمهوری

در صفحه ۵

در شرایطی که سرکوب و بگیر و ببند زنان در پرتو آموزه‌های دینی و تملیق عربان دین و دولت به شکل جنون آمیزی در جامعه ادامه دارد و چهره واقعی ارتجاع دینی به عریان‌ترین شکل ممکن برای توده‌های مردم ایران آشکار شده است، ابراهیم رئییسی اما به رول همیشگی همچنان با دروغ بافی از محاسن دین سخن می‌گوید و از نگاه اسلام بر ارزش و اعتبار زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی لاف زنی می‌کند.

رئییسی روز سه‌شنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۳ به بهانه «روز دختر» در نشستی که به همین منظور سازماندهی شده بود حضور یافت و از همان ابتدا با توسل به ۴۵ سال دروغ پردازی‌های جمهوری اسلامی گفت: بر خلاف مغرب زمین که نگاهی ابزاری به زن و دختر دارد، ما

## سبک‌های ادبی اروپا - رئالیسم انتقادی

در صفحه ۶

## زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

## بیانیه‌ای که بازتاب ریزش ته‌مانده پایه توده‌ای رژیم است

چنان ژرف شود که به یک انقلاب بیانجامد. در جریان انقلاب سال ۱۳۵۷ در ایران این واقعیت به‌وضوح دیده شد که بخش بزرگی از توده ناراضی و مخالف نظم حاکم، تنها در حین انقلاب به جنبش سرنگونی رژیم شاه پیوستند. بحران سیاسی فراگیر انقلابی همچنان به میزانی که عمق و ژرفا می‌یابد، در درون طبقه حاکم و نیروهای مسلح آن نیز شکاف می‌اندازد. تا جایی که به طبقه حاکم ایران، یعنی طبقه سرمایه‌دار برمی‌گردد، این شکاف هم‌اکنون به‌وضوح خود را در تقابل و اختلافات شدید گروه‌های سیاسی و فراکسیون‌های مختلف بورژوازی نشان داده است. به‌نحوی که اکنون قدرت سیاسی در دست قشر بسیار نازکی از نمایندگان بورژوازی قرار گرفته که با تصفیه جناح‌ها و فراکسیون‌های رقیب از مهم‌ترین ارگان‌ها و نهادهای دستگاه دولتی، قدرت سیاسی را تقریباً در کل در دست گرفته است.

جمهوری اسلامی همچنین، سال‌ها تلاش کرده بود گروه‌هایی از مردم را نیز از نمونه "خانواده‌های شهدا، جانبازان، رزمندگان، آزادگان، ایثارگران" که بخش اعظم آن‌ها مرتبط با جنگ ارتجاعی ۸ ساله هستند با دادن برخی امتیازات ناچیز، به یک نیروی توده‌ای حامی رژیم تبدیل کند. بحران سیاسی کنونی باعث گردید که بخش‌های بزرگی از این گروه نیز به‌تدریج از رژیم بگسلد و به صفوف مخالفان نظم موجود بپیوندد.

بیانیه‌ای که اخیراً از سوی بیش از ۴۰۰ تن از "رزمندگان، خانواده‌های شهدا، جانبازان، آزادگان و ایثارگران خطاب به حاکمان کشور" علیه حکم اعدام توماج صالحی انتشار یافته است، بازتاب همین گسست و روی‌آوری این گروه از بدنه به‌اصطلاح توده‌ای جمهوری اسلامی، به مبارزه علیه رژیم است که سال‌ها کوشیده بود با توهم پراکنی آن‌ها را فریب دهد. از جمله در این بیانیه که با عنوان "لطفاً ما را اعدام کنید" انتشار یافته، آمده است:

ما امضاکنندگان این بیانیه؛  
جمعی از رزمندگان، خانواده‌های شهدا، جانبازان، آزادگان و ایثارگران دفاع مقدس، که در زمان تهاجم دشمن خارجی، برای دفاع از مردم سرزمینمان، با تقدیم سلامتی، زندگی، جان، مال و عزیزان خویش، آرزوی داشتن کشوری آباد، آزاد و پیشرفته را داشتیم، امروز ناباورانه بسیاری از امیدها و آرزوهای دیرینه خود و دوستان شهیدمان را نقش بر آب می‌بینیم."  
این بیانیه کوتاه، با اشاره به فجایع و بحران‌های بی‌شماری که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی به بار آورده، رژیمی که هم‌روزه نیروهای مسلح خود را به‌مقصد ارباب و وحشت‌راهی خیابان‌ها می‌کند و "به‌جای محاکمه مفسدان حکم اعدام شرم‌آور یک جوان هنرمند معترض صادر می‌کند و چشمان معصوم دخترانمان را هدف می‌گیرد"، چنین ادامه می‌یابد:

" ای حاکمان بی‌باید بجای توماج‌ها ما را اعدام کنید. ما گناهکاریم. این ما بودیم که انسان خطاکار را در جایگاه خدایی نشانیدیم و مقدمات

فساد فی‌الارض را فراهم کردیم. گاز فلفل را در صورت ما خالی کنید که با استنشام گاز خردل انسی دیرینه داریم. ساچمه‌ها را بر تن ما نشانه روید که با ترکش‌ها و تیرهای صدامیان جوانی کرده‌ایم. بیایید ما را دربند کشید که بر این‌همه مظالم و هتک حرمت جوانان و دخترانمان سکوت کردیم."

این بیانیه از دو جهت حائز اهمیت است. نخست این‌که وسعت انفراد رژیم در میان توده‌های مردم و ریزش نیروهایی را نشان می‌دهد که به نحوی از انحاء هنوز وابسته به آن بودند یا به عبارت دقیق‌تر، رژیم تلاش داشت با انواع ترفندها، در جریان بحران عمیقی که با آن درگیر است، با امتیازات ناچیز آن‌ها را تحت عنوان "رزمندگان، خانواده‌های شهدا، جانبازان، آزادگان و ایثارگران" اگر نه جانب‌دار، بلکه بی‌طرف نگه دارد. بیانیه نشان می‌دهد که این نیروها نه فقط حساب خود را از رژیم جدا کرده‌اند، بلکه اکنون به مقابله علنی با رژیم ستمگری برخاسته‌اند که زندگی آن‌ها و خانواده‌هایشان را تباہ کرد. این بیانیه صرفاً دفاع از توماج صالحی و محکوم کردن حکم اعدام او نیست، بلکه کیفرخواستی است علیه رژیمی که صدها هزار تن از مردم ایران را در جریان یک جنگ ارتجاعی به کام مرگ فرستاد. صدها هزار تن را معلول کرد. ده‌ها هزار تن از مردم ایران را به جوخه‌های اعدام و طناب دار سپرد. اعتراضی برحق به رژیمی است که با سیاست‌های ارتجاعی و ضد انسانی خود، بحران‌های متعددی به بار آورده و متجاوز از ۸۰ درصد مردم ایران را به ورطه هولناک فقر و گرسنگی سوق داد. بر طول و عرض ارتش بیکاران در ابعادی حیرت‌آور افزود. میلیون‌ها تن از مردم ایران را اسیر اعتیاد به مواد مخدر کرد و فجایعی چنان بزرگ آفرید که در تاریخ ایران کم‌نظیر است.

اما این بیانیه یک نکته برجسته دیگر نیز دارد که تاکنون کمتر نمونه نداشته است. یک انتقاد از خود صریح و بی‌پرده است، آنجایی که می‌گوید " ما گناهکاریم. این ما بودیم که انسان خطاکار را در جایگاه خدایی نشانیدیم و مقدمات فساد فی‌الارض را فراهم کردیم. گاز فلفل را در صورت ما خالی کنید که با استنشام گاز خردل انسی دیرینه داریم. ساچمه‌ها را بر تن ما نشانه روید که با ترکش‌ها و تیرهای صدامیان جوانی کرده‌ایم. بیایید ما را دربند کشید که بر این‌همه مظالم و هتک حرمت جوانان و دخترانمان سکوت کردیم."

امضاکنندگان بیانیه از این‌که زیر پرچم ریا و دروغ جمهوری اسلامی جنگیدند، درد و رنج صدمات ناشی از جنگ ارتجاعی را تحمل کردند، اعضای خانواده خود را از دست دادند و

به تحکیم جمهوری اسلامی یاری رساندند و در مقابل فجایع آن سکوت کردند از خود انتقاد می‌کنند. این انتقاد البته ناشی از صداقت مردمی است که گاه اشتباه می‌کنند اما وقتی که به‌اشتباه خود پی می‌برند آن را به‌صراحت اعلام می‌کنند. اکثریت بزرگ مردم ایران در سال ۵۷ اشتباه بزرگی مرتکب شدند، به یک‌مشت مرتجع و شاید به رهبری خمینی اعتماد کردند و به هشدارهای سازمان ما به‌عنوان مخالف پیگیر دار و دسته مرتجع خمینی که قدرت را در دست گرفتند، توجه نکردند. انقلابی را که با آن‌همه فداکاری برپا کردند، به ضدانقلاب سپردند. در جریان جنگ ارتجاعی دولت‌های ایران و عراق بازم اشتباه کردند و به هشدار سازمان ما که اعلام کرد این جنگ دو دولت ارتجاعی است و نه جنگ میان مردم ایران و عراق، لذا در آن شرکت نکنید، بی‌توجه ماندند. با این‌همه، این اشتباهات ناشی از توهم و ناآگاهی بود. آن‌ها از وقتی که به‌اشتباه خود پی بردند، در پی جبران و اصلاح آن برآمدند، به مبارزه علیه جمهوری اسلامی برخاستند و برای سرنگونی آن و برپایی انقلابی دیگر تلاش کردند. نویسندگان این بیانیه نیز گرچه با تأخیر، در زمره آخرین گروهی هستند که به اشتباهات خود پی برده‌اند و اکنون با یک انتقاد از خود صریح، به صفوف جنبش سرنگونی نظم موجود روی آورده‌اند. اینجاست که می‌بینیم گرچه توده‌های مردم می‌توانند اشتباه کنند، اما خود زندگی، آن‌ها را وامی‌دارد که به این اشتباه خود پی ببرند و آن را نقد و جبران کنند. اما هرگز نمی‌توان یک چنین انتقادی را به‌ویژه از جانب کسانی شنید که آگاهانه سال‌ها به‌عنوان حامی، مقامات و صاحب‌منصبان دولتی با رژیم همکاری کردند و نقش مهمی در جنایات و تثبیت جمهوری اسلامی بر عهده گرفتند و بعد هم که ظاهراً اعلام مخالفت و حتی جدایی از رژیم را کردند، گویی که هیچ اتفاقی نیفتاده و بر این پندارند که باز هم می‌توانند در نقش اپوزیسیون، مردم را فریب دهند.

بنابراین باید در شیوه برخورد میان توده‌هایی که از روی ناآگاهی و توهم ناشی از زودبآوری اشتباه کردند و در خدمت ارتجاع قرار گرفتند با آن‌هایی که آگاهانه به خدمت ارتجاع در آمدند، تفاوت قائل شد. توده‌های مردم هرگز نباید به دار و دسته‌های مرتجعی که امروز در کسوت گروه‌های رنگارنگ بورژوازی خود را حتی مخالف جمهوری اسلامی و مدافع مردم جا می‌زنند، اعتماد کنند. توده‌های کارگر و زحمتکش ایران باید به خودشان اعتماد کنند و با سرنگونی جمهوری اسلامی، حکومتی شورایی را که تجسم قدرت خود آن‌هاست در ایران برپا دارند.

**رژیم جمهوری اسلامی را باید  
با یک اعتصاب عمومی سیاسی و  
قیام مسلحانه برانداخت**

## فساد بی نظیر در تاریخ شهرداری در یکی از فاسدترین حکومت‌های تاریخ

به تاریخ ۱۷ اردیبهشت، نوشت: "این کمک هزینه غیرقانونی به مدیران شهرداری، از جمله آقای مهدی عزیززاده مدیر عامل شرکت واحد، در حالی پرداخت شده است که رانندگان و دیگر کارگران شرکت واحد سال‌هاست برای دریافت مطالبات قانونی خودشان از جمله مسکن و طرح طبقه‌بندی مشاغل فریاد می‌زنند".

در بخش دیگری از این اطلاعیه آمده است: "با ورود مدیریت جدید چوب حراج به اموال شرکت واحد هم زده شد که می‌توان به واگذاری سامانه جانبازان با ۲۷ هزار متر مربع مساحت و فروشگاه‌های تعاونی مصرف کارکنان اشاره کرد، در صورتی‌که این سامانه با این مساحت و با موقعیت عالی بهترین امکان بود تا پرسنل شرکت واحد بعد از بیست سال صاحب مسکن شوند ولی شهرداری و مدیریت شرکت واحد روا ندانستند تا پرسنل زحمتکش از تسهیلات مسکن استفاده نمایند.

حال سوال اینجاست که چرا آقای زاکانی و مسئولان شهرداری برای پرداخت مطالبات کارگران - از جمله در شرکت واحد - همچون حق مسکن که از حقوق قانونی ما کارگران و وظیفه قانونی شهرداری می‌باشد هیچ‌گونه اقدام عملی نکرده‌اند، ولی برای حداقل ۳۶ نفر از مدیران و نورچشمی‌های خود کمک هزینه مسکن بدون هیچ عذر و بهانه‌ای پرداخت می‌کنند، مدیرانی که به اندازه یک کارگر و راننده در مجموعه شهرداری کارایی ندارند. البته ما کارگران در طول سال‌ها شاهد انواع رانت خواری‌های نجومی توسط شهردارها و مدیران شهرداری تهران بوده‌ایم، و اختلاس و فساد در تمامی بخش‌های سیستم به‌شدت رسوخ کرده است.

چاره ما کارگران وحدت و تشکیلات است". در پی افشای فساد فوق، زاکانی شهردار تهران گفت: "اختصاص برخی از املاک و خانه‌ها به مدیران شهرداری که در دوره‌های پیشین صورت می‌گرفت امری ناعادالانه بود اما ما به این سمت نرفتیم و سعی کردیم به جای این کار برای مدیران شاغل در شهرداری که فاقد مسکن بودند وام با بهره بانکی تهیه کنیم، اما متأسفانه این موضوع با بی‌انصافی در رسانه منعکس شد". اشاره او به قالیباف بود که در زمان مدیریت او بر شهر تهران، وی املاکی را به مدیران شهرداری و برخی از دیگر مقامات جمهوری اسلامی از جمله در دستگاه قضایی با تخفیف ویژه فروخته و در واقع بخشیده بود. مبلغ آن فساد در همان زمان بیش از ۲۲۰۰ میلیارد تومان برآورد شده بود. فساد که قالیباف برای آن هرگز مواخذه نشد، اما کرباسچی شهردار به اصطلاح اصلاح‌طلب تهران برای فساد که حتی

کمتر از این میزان بود به دلیل اختلافات جناحی توسط دستگاه قضایی در دادگاهی که محسنی از‌های رئیس کنونی دستگاه آدمکشی جمهوری اسلامی ریاست آن را داشت به زندان افتاد. در واقع امر نیز افشا شدن تنها نوک قله فساد در جمهوری اسلامی به دو موضوع بستگی دارد. اول اختلافات جناحی برای بزیر کشیدن رقیب با هدف چنگ انداختن بر رانت‌های حکومتی و دوم وجود شبکه‌های اجتماعی.

جالب آن‌که مهدی چمران رئیس شورای شهر تهران و به عبارتی صحیح‌تر مالکش اعظم شهرداری، پیش از ادعای زاکانی، در پاسخ به سوال خبرنگاران در رابطه با پول پرداخت شده به مدیران شهرداری گفته بود: "بنده از جزئیات این موضوع اطلاع ندارم اما این مبلغ برای کمک هزینه مسکن بوده است و مشخص نیست که این رقم به‌صورت وام بوده یا شکل دیگری است!!"

تنها چند روز قبل‌تر نیز یاشار سلطانی از قرارداد شهرداری با یک شرکت چینی پرده برداشته بود که بوی فساد آن در فضای کشور پیچید. افشای این قرارداد و سرقت بزرگ از اموال مردم در حالی که حتی جلسه شورای شهر تهران را به تشنج کشید و به سرعت در فضای مجازی انعکاس گسترده‌ای یافت، شهرداری را به واکنش‌هایی مضحک از جمله نصب بنر در سطح شهر و مترو در حمایت از این قرارداد کرد. رسانه‌های وابسته به شهرداری نیز به این تبلیغات مضحک پیوستند و روزنامه همشهری با انتشار مطلبی در حمایت از قرارداد فوق، آن را "اقدام بی‌نظیر در تاریخ بلدیه شهر" نامید. این روزنامه با بیان این‌که پیش از انعقاد قرارداد، زاکانی و تعدادی از مدیران شهرداری در سفری ۱۰ روزه به چین از ۱۳ شهر چین دیدن کرده بودند، از قول زاکانی نوشت: "سفر به چین جزو افتخارات نظام اسلامی است!!" برآستی نیز افتخارات نظام اسلامی از سفر ۱۰ روزه مشتی مدیر دزد و چماق‌کش شهرداری به چین با پول مردم ایران فراتر نمی‌رود. فراموش نکنیم که زاکانی مسیر بالا رفتن از نردبان پست‌های حکومتی را از مسئولیت بسج دانشجویی یعنی مسئولیت چماق‌کشان دانشگاه شروع کرد.

در حقیقت، قرارداد حدود ۲ میلیارد دلاری با یک شرکت دست چنم چینی که خود زیر مجموعه یکی از شرکت‌های معمولی و نه بزرگ چین است، نه "اقدام بی‌نظیر در تاریخ بلدیه شهر" که باید آن را "فساد بی‌نظیر در تاریخ بلدیه شهر" آن‌هم در حکومتی دانست که ناقوس فساد مقامات آن از بالا تا پایین در همعجا بلند است، و توده‌های ستم‌دیده ایران نیز از آن آگاه هستند از جمله وقتی در اعتراضات خود شعار می‌دهند:

"یک اختلاس کم‌بشه، مشکل ما حل میشه". واقیعت این است که بوی تعفن فساد در قرارداد فوق آن‌چنان غلیظ است که با هیچ چیز نمی‌توان آن را پوشاند. در حالی‌که قرارداد شهرداری با شرکت چینی "پلی چانگدا" که در زمینه کارهای ساختمانی فعال است برای خرید ۲۵۰۰ اتوبوس برقی، ۱۰ هزار ون برقی و ۲۷ هزار و ۵۰۰ تاکسی برقی با ترک مناقصه در تاریخ ۱۰ بهمن‌ماه به امضاء رسید، شورای شهر تهران تازه در اسفند ماه با تصویب لایحه‌ای یک فوریتی به شهرداری مجوز داد که با "هدف توسعه، نوسازی و برقی‌سازی ناوگان حمل‌ونقل عمومی تهران به میزان ۲ میلیارد و ۶۸۱ میلیون یورو بدون مناقصه خرید خارجی داشته باشد".

جدا از این‌که امضاء قراردادهایی با این حجم بدون مناقصه بخودی‌خود نماندگار وجود فساد در قرارداد است، و باز جدا از این که با محاسبه قیمت هرکدام از این اقلام در این ابعاد آشکار می‌گردد که حداقل ۲۵۰ میلیون دلار گران‌تر این قرارداد بسته شده است، تاریخ مجوز شورای شهر یک ماه پس از انعقاد قرارداد با شرکت چینی می‌باشد. شهرداری تهران هم‌چنین در نظر دارد تا ساخت تمام تونل‌های متروی تهران را به همین شرکت چینی واگذار کند. به‌گفته‌ی تشکری هاشمی رئیس کمیسیون "حمل و نقل" شورای شهر تهران، هزینه ساخت این تونل‌ها که از جمله شامل ساخت خطوط ۹ و ۱۱ مترو می‌شود، به ۱۲ میلیارد یورو بالغ می‌گردد.

وقتی هم که قرارداد خرید اتوبوس، ون و تاکسی با شرکت دست چنم چینی افشا و به رسانه‌ها و شورای شهر تهران کشیده شد، برای پردپوشی از این فساد تاریخی، چمران مدعی شد "قرارداد شهرداری تهران در چین محرمانه بوده و انتشار آن مشکل امنیتی دارد!!" زاکانی نیز همان زمان مانند چمران گفته بود: "نمی‌توانیم تمام مفاد قرارداد را جار بزنیم، ایران هزار و یک دشمن دارد". ادعاها و توجیهاتی که حتی مرغ پخته را نیز به خنده وامی‌دارد. تشکری هاشمی عضو شورای شهر با بیان این‌که حتی اعضای شورای شهر به مفاد قرارداد دسترسی ندارند، گفت: "این کار شهرداری تخلف است، فکر نمی‌کنم خرید اتوبوس و تاکسی امنیتی باشد که قرارداد آن را نمی‌دهند".

جالب آن‌که شرکت چینی حتی خدمات پس از فروش را نیز تقبل نکرده و شهرداری تهران باید با شرکت ثالثی در امارات قرارداد بسته و آن شرکت را به عنوان نماینده معرفی کند که این هم یک فساد دیگر را رقم می‌زند.

با تشدید بحران سیاسی و هم‌پای آن انحطاط و از هم‌پاشیدگی درونی رژیم که با تنگ‌تر شدن دایره‌ی افراد صاحب قدرت و چاپلوسان بارگاه خامنه‌ای و گسترش محدوده‌ی سرکوب در جامعه همراه شده است، فساد نیز به موازات آن در تمامی لایه‌های مقامات حکومتی هم‌گسترش یافته و هم ابعاد آن گسترده‌تر شده است. تنها یاشار

## جان کارگر، کالایی بی‌بها در نظام سرمایه‌داری

### فساد بی‌نظیر در تاریخ شهرداری در یکی از فاسدترین حکومت‌های تاریخ

سلطانی در مدتی کوتاه جدا از افشای دو نمونه فساد در شهرداری، از فساد کاظم صدیقی امام جمعه موقت تهران در جریان زمین‌خواری و تملک باغی ۴۲۰۰ متری در منطقه ازگل تهران و فساد در توزیع روغن مایع غیراستاندارد و خطرناک پرده برداشت. جدا از این، در شبکه‌های اجتماعی هر روز اخباری از فساد مقامات دولتی منتشر می‌گردد.

وقتی در راس حکومت فردی قرار دارد که بدون هیچ حساب و کتابی بخش بزرگی از اقتصاد را تحت سیطره‌ی خود درآورده و یک کارگر یا معلم یا پرستار از تمام شرکت‌های تحت‌امر او بیشتر مالیات می‌دهد، وقتی که هیچ صدای مخالفی به صورت "قانونی" امکان بروز ندارد، وقتی که خیابان‌ها توسط چماق‌بستان اوباش و جیرمخوار رژیم به بهانه‌ی حجاب زنان فُرُق شده است، وقتی که بهانه‌ی دشمنان خارجی، تمامی قراردادهای و معاملات خارجی و زدوبندهای مقامات حکومتی از چشمان مردم دور نگاه داشته می‌شود، وقتی که رژیم به پایان خط رسیده و ناقوس مرگ، انحطاط و فروپاشی رژیم هر روز بیش از روز قبل بلندتر شنیده می‌شود، بدیهی‌ست که هم فساد گسترش پیدا می‌کند و هم عدم پاسخگویی به موارد فساد. از جمله به این دلیل که فساد و قدرت غیرپاسخگو در یک ارتباط تنگاتنگ با هم قرار دارند و تمام سلول‌های رژیم به آن آلوده شده است. در ماجرای فساد، از دستگاه قضایی تا پلیس و غیره همه دست‌شان در یک کاسه است. یک نمونه ساده این روزها که بسیاری از زنان آن را تجربه کرده‌اند، پول‌هایی‌ست که افسران نیروی انتظامی بابت توقیف ماشین‌های‌شان به بهانه‌ی بدحجابی از آن‌ها طلب می‌کنند، اخاذی و زورگیری که اسلحه و زندان و "قانون" آن را امکان‌پذیر کرده است. تنها حکومتی پاسخگو، تنها حکومتی که از آن کارگران و زحمتکشان و برای آن‌هاست، یعنی حکومت شورایی کارگران و زحمتکشان می‌تواند فساد را ریشه کن کند و بدیهی‌ست که جمهوری اسلامی به‌عنوان یکی از فاسدترین حکومت‌های تاریخ بشر، تا زمانی که بر سریر قدرت است، فساد سیستماتیک در آن برقرار است تا دزدان چماق‌کش بتوانند از آن سیراب شوند.

فقط کالا تولید نمی‌کند بلکه خود و کارگر را نیز به عنوان کالا تولید می‌کند و این با همان نسبتی است که به طور کلی کالا تولید می‌کند. "مارکس، دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی (۱۸۴۴). در این نظام، او کالایی است ارزان و به سهولت قابل جایگزین. جان کارگر کالایی است بی‌بها؛ تولید ارزش اضافه، غایتی مطلوب.

یافته‌اند. این نیز انعکاسی دیگر از شرایط کار و ایمنی در محیط‌های کاری ایران است. در ایران نظارت و بازرسی بر محیط‌های کار بسیار نامحسوس و اندک است. "وزارت کار، تعاون و رفاه اجتماعی" در واقع بایستی "وزارت رفاه و تعاون سرمایه‌داران" نام گیرد. مجلس شورای اسلامی لانه‌ی سرمایه‌داران، مفسدان و غارتگران است و از لغو قوانین اندک مفید به حال کارگران و تصویب قوانین کارسنتزانه دریغی ندارند.

از سوی دیگر کارگران نه تنها اجازه تشکیل‌یابی ندارند، بلکه در صورت اقدام به تشکل مستقل خود با سرکوب و مجازات روبرو می‌شوند. تنها تشکل‌های مجاز، تشکل‌های دولت‌ساخته و هم‌راستا با سیاست‌های کارگرسنتزانه دولت است. سانسور و خفقان عرصه آزادی و بیان را به زیر سیطره خود درآورده است. فشار معیشت و آمار بیکاری، زندگی را چندان بر کارگران تنگ کرده است که بسیاری از وحشت بیکاری و بی‌نایی و بی‌سرنوایی به هر شرایطی تن می‌دهند. در چنین شرایطی بازار کار به میدان تاخت و تاز سرمایه‌داران بدل گشته است. بنابراین در این میان آن‌چه نقش و اهمیتی ندارد، جان و سلامت کارگران است. در چنین شرایطی، حیرت‌آور نیست که محیط‌های کار به سلاخ‌خانه کارگران بدل گشته‌اند.

حوادث کاری ناشی از شرایط کار، تنها در ایران رخ نمی‌دهد. تفاوت در ارقام و آمار و دامنه‌ی مرگ و مصدومیت است. با آن که به ویژه در کشورهای اروپایی سنت نیرومند و دیرینه‌ای از تشکل‌های کارگری وجود دارد، نظارتی سامان‌مند بر محیط‌های کاری انجام می‌گیرد، ایمنی کامل در محیط‌های وجود ندارد. به گزارش "سازمان جهانی کار" در ژوئیه ۲۰۲۲، در جهان سالانه ۷۸ / ۲ میلیون کارگر بر اثر حوادث کاری جان خود را از دست می‌دهند، ۳۷۴ میلیون نفر دچار مصدومیت می‌شوند. مرگ‌های ناشی از حوادث کاری از میانگین سالانه مرگ‌های ناشی از تصادفات جاده‌ای (۹۹۹ هزار نفر)، جنگ (۵۰۲ هزار نفر)، خشونت (۵۶۳ هزار نفر) و ایدز و اچ‌آی‌وی (۳۱۲ هزار نفر) تجاوز می‌کند. در این گزارش وقوع چنین فاجعه‌ی سالانه‌ای به عواملی چون "شکاف‌های حکومتی"، قوانین و مقررات ناکافی، عدم دانش و منابع، فقدان فرهنگ پیشگیرانه و عوامل دیگری اشاره شده است. اما علت فراتر و اصلی به فراموشی سپرده شده است. هر چند انتظار دیگری نیز نمی‌رفت و آن نیز نظام سرمایه‌داری است کارگر نه دیگر انسان، بلکه وسیله‌ی تولید و امتداد دستگاه‌های تولید می‌گردد. در این نظام: "هر چه کارگر ثروت بیشتری تولید می‌کند و محصولاتش از لحاظ قدرت و مقدار بیشتر می‌شود، فقیرتر می‌گردد. هر چه کارگر کالای بیشتری تولید می‌آفریند، خود به کالای ارزان‌تری تبدیل می‌شود. افزایش ارزش جهان اشیا نسبتی مستقیم با کاستن از ارزش جهان انسان‌ها دارد. کارگر

قرار نمی‌گیرند." طبق برآورد مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی در سال ۱۴۰۰، کارگران بدون بیمه حدود ۶۰ درصد کارگران شاغل را تشکیل می‌دادند. به این معنا، مرگ و مصدومیت ۶۰ درصد از کارگران شاغل در آمار قربانیان حوادث ناشی از شرایط کار در آمار وزارت تعاون جای ندارند.

نبایستی از نظر دور داشت که در آمار هر دو نهاد رژیم، مرگ‌ها و مصدومیت‌های مستقیماً روی داده در محیط کار در آمار گنجانده می‌شوند. چه بسا مصدومیت‌های ناشی از شرایط کار که بر اثر فشار کارفرما یا ناآگاهی کارگران گزارش نمی‌شوند و در آمارهای حتماً سازمان پزشکی قانونی انعکاسی نمی‌یابند. از آن گذشته در آمار جهانی، بیماری‌های ناشی از شرایط کار نیز در زمره حوادث کاری محسوب می‌شوند. برای نمونه طبق برآورد "سازمان جهانی کار" در نوامبر ۲۰۲۳، سالانه تنها ۲ / ۶ میلیون کارگر بر اثر بیماری‌های ناشی از کار جان خود را از دست می‌دهند. در حالی که در ایران این مرگ و میرها در آمار وزارت تعاون و پزشکی قانونی ایران به شمار نمی‌آیند.

از آن گذشته، در آمارهای جهانی، بیماری‌های روانی ناشی از شرایط محیط کار همچون افسردگی و اضطراب نیز در آمار حوادث کاری جای می‌گیرند که این نیز در ایران به رسمیت شناخته نمی‌شود. پس، در واقعیت حوادث ناشی از نایمنی شرایط کاری در ایران چند برابر آمار رسمی است.

علی‌رغم ادعای مقامات رژیم در مورد "حفظ و صیانت از نیروی کار"، به گفته مدیر کل بازرسی وزارت تعاون، با وجود ۱ میلیون و ۵۰۰ هزار کارگاه، تنها ۸۰۰ بازرس وجود دارد. عدم تناسبی حیرت‌آور و متناقض با ادعای "حفظ و صیانت از نیروی کار" مسئولین جمهوری اسلامی. به گفته یکی از مقامات وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در اسفند ۱۴۰۲، از یک میلیون و ۳۵۳ کارگاه کشور، ۸۳ درصد کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر هستند. این کارگاه‌ها مشمول قانون کار نمی‌شوند و مسلماً هیچ‌گونه نظارتی از زاویه رعایت شرایط ایمنی کار بر آن‌ها وجود ندارد.

ایران در رتبه بندی جهانی از نظر ایمنی محیط کار، با تکیه به آمارهای دولتی، در میان ۱۸۹ کشور در رتبه ۱۰۲ قرار دارد. اما به طور واقعی، با توجه به عوامل فوق، رتبه ایران بایستی بسیار پایین‌تر باشد.

گفته می‌شود، درصد قربانیان حوادث کار در سال ۱۴۰۲ افزایش یافته است: ۱۱ درصد تعداد مرگ و میرها و ۵ درصد مصدومیت‌ها. این درصدها، مقایسه آمار حوادث کاری سال ۱۴۰۲ با سال ۱۴۰۱ است. اما اگر به مقایسه این آمار نسبت به تعداد شاغلین نگاهی کنیم، جنبه هولناک دیگری روشن می‌شود. طبق آمارهای رسمی، از پاییز تا زمستان ۱۴۰۲، از ۲۴ میلیون و ۱۹۳ شاغل، ۵۸۲ هزار نفر کاسته شده است. یعنی با وجود کاهش شاغلین، حوادث کار افزایش



## دین نماد سرکوب زنان در جامعه است

اسلامی ندارد - گفت: «معلمان، مدیران و مخترعان زیادی از بانوان در کشور داریم که این افتخاری برای کشور است. زنان در عرصه های ورزشی هم افتخار آفرینی دارند. روز گذشته در جمع مدال آوران بودم که دختران در عرصه های ورزشی افتخار آفرینی کرده و با قهرمانی پرچم پرافتخار جمهوری اسلامی را برافراشتند. دختران در المپیادها هم افتخار آفریدند. همچنین در عرصه فرهنگی، هنری، ورزشی، علمی، پژوهشی و تحقیقاتی هم نقش آفرین هستند... دختران امروز، آینده‌سازان و نقش‌آفرینان کشور هستند که آینده کشور به دست توأمند و فکر آنها رقم می‌خورد.»

ابراهیم رئیسی - رئیس جمهوری منتخب خامنه ای - پس از برشمردن پاره ای از موفقیت های زنان در عرصه های مختلف علمی، ورزشی، تحصیلی و تحقیقاتی که زنان کشور ما به رغم همه اجحافات، محرومیت ها، ستم ها، نابرابری حاکمیت، توانسته اند قله هایی از موفقیت را در عرصه داخلی و بین المللی فتح کنند، چکیده تفکرات ارتجاعی و ضد زن جمهوری اسلامی را که اس و اساس آن بر گرفته از آموزه های دینی است، با گفتن اینکه نگاه ما به زنان همان نگاه اسلام است که معتقد است «دختران می توانند همسران و مادران ارزشمندی باشند»، به روشنی تبیین کرد.

آنچه را که رئیسی در همین مختصر از اسلام و جمهوری اسلامی گفت، همان نگاه و تفکری ست که حاکمیت در ۴۵ سال گذشته با اعتقاد به اینکه زنان باید همسران و مادران ارزشمندی باشند، زنان را از ابتدایی ترین حقوق فردی و اجتماعی شان محروم و آنان را به شدیدترین نحو ممکن سرکوب کرده است. همان نگاه برگرفته از متون دینی و شریعت اسلامی که زنان را به شهردان درجه دوم در جامعه تبدیل کرده است. همان قوانین تبعیض آمیز مندرج در قرآن و فقه اسلامی که زنان را از برابری حقوقی با مردان محروم، حق پوشش اختیاری را از آنان سلب و ورود آنان به ورزشگاه ها را ممنوع کرده است. همان اسلامی که دستیابی زنان به مقام قضاوت را از آنان گرفته و زنان را از حضانت فرزندان خود محروم کرده است. با دادن حق طلاق یک طرفه به مردان، حق طلاق را از زنان سلب و در قانون ارث، زنان را به نصف مردان تقلیل داده است. جدا سازی های اجتماعی را بر آنان تحمیل و سفر زنان به خارج از کشور را بدون اجازه شوهر ناممکن کرده اند. همان اسلامی که با اهدای حق چند همسری به مردان، نهایت بردگی جنسی و بی حرمتی را بر زنان جامعه ما روا داشته است.

به واقع آنچه از اسلام و جمهوری اسلامی برای زنان جامعه ما باقی مانده است، همانا سرکوب و به انقیاد کشیدن آنان در جامعه و پر رنگ کردن نقش ابزاری آنان در تولید مثل، شوهرداری و خانه داری ست که با گذشت بیش از چهار دهه همچنان با داغ و درفش و بکارگیری انواع شیوه های جنون آمیز سرکوب برآنان اعمال شده است.

اما در ارتباط با دروغ پردازی های ابراهیم رئیسی که سعی کرده تا موفقیت های علمی، ورزشی و المپیادی زنان را به جمهوری اسلامی نسبت دهد، همگان، بویژه دختران و زنان کشور به درستی بر این امر واقفند که همه موفقیت هایی را که آنان در عرصه های مختلف فرهنگی، هنری، ورزشی، علمی، پژوهشی و المپیادی به دست آورده اند، تماما حاصل کوشش و پشت کار و زحمات شبانه روزی فردی آنان و حمایت خانواده هایشان بوده است که توانسته اند بر سکوهای بلند قهرمانی در داخل و خارج قرار گیرند.

در این میان نقش جمهوری اسلامی در ۴۵ سال گذشته عموماً بازدارندگی زنان از پیشرفت و تعالی و ترقی آنان در جامعه بوده است. از این رو، چه بسیار دختران جوانی بوده اند و هستند که با همه محدودیت های تحمیل شده بر آنان، به مقام قهرمانی رسیده اند، فاتح المپیادهای جهانی شده اند، اما برای حضور در محافل بین المللی و مسابقات جهانی به دستور جمهوری اسلامی و بعضاً به حکم شوهر از حضور در مسابقات جهانی باز مانده اند. چرا که به حکم اسلام و قوانین ارتجاعی جمهوری اسلامی زنان بدون اذن شوهر حق سفر به خارج را ندارند.

چه بسیار ورزشکاران زنی که در رشته های مختلف ورزشی، علمی و تحقیقاتی مدال آوران جهانی شدند، اما به دلیل تنگناها و ناامنی های موجود در جمهوری اسلامی، از خیر بازگشت به کشور گذشتند.

از محرومیت های فردی و اجتماعی زنان که بگذریم، معضل بزرگ زنان موضوع سرکوب عریان آنان در جامعه است که طی ۴۵ سال گذشته به طور سیستماتیک و به وحشیانه ترین شکل ممکن بر آنان اعمال شده است. سرکوبی که این روزها فزونی یافته و با یک حکومت نظامی اعلام نشده، گزمه های وحشی جمهوری اسلامی در ابعادی سراسری برای شکار و ربودن زنان و دختران جوانی که همچنان بر حق پوشش اختیاری پای می‌فشارند، گسیل شده اند.

همه این سرکوب ها و جنایات اعمال شده بر زنان، صرفاً به این دلیل است که زنان و دختران جوان جامعه ما نمی خواهند زیر بار ستم و نابرابری و تبعیضات جنسیتی ارتجاع حاکم قرار گیرند، نمی خواهند در چهارچوب قوانین اسلام به ابزاری برای بردگی جنسی، تولید مثل و شوهر داری در چهار دیواری خانه تبدیل شوند.

همه این دختران و زنان جوانی که در حاکمیت جمهوری اسلامی، از ابتدایی ترین حق و حقوق یک زندگی معمولی محروم گشته اند، شلاق تبعیض و ستم و بی حقوقی بر پیکرشان نشسته است، از دانشگاه و تحصیل باز مانده اند، زندان و شکنجه و تعرضات جنسی را متحمل شده اند و در بسیاری موارد با بی رحمی تمام در خیابان ها کشته و یا به جوخه های مرگ سپرده شده اند، همه و همه به خاطر این است که می خواسته اند از دایره تنگ و نفرت انگیز قوانین دینی رهایی یابند. می خواسته اند با دست یابی به حقوق فردی و دموکراتیک خود از زندگی برده وار در نظام اسلامی و مردسالار و سرکوبگرانه جمهوری

اسلامی رهایی یابند. می خواسته اند با پوشش اختیاری - که ابتدایی ترین حق هر انسانی ست- در خیابان و مدرسه و دانشگاه ظاهر شوند، بی آنکه مورد ضرب و شتم قرار گیرند، بی آنکه بازداشت شوند و به زندان و شلاق و تبعید محکوم گردند.

جمهوری اسلامی اما از همان آغاز بر سر و صورت زنان تیغ کشید، بی حقوقی و تبعیضات جنسیتی را بر آنان تحمیل کرد، حجاب اسلامی را بر قامت زنان پوشاند و پس از آن، وقت و بی وقت به بهانه عدم رعایت حجاب اجباری، به روی زنان شمشیر کشید.

زنان دلاور ما اما نه فقط تسلیم وحشیگری های جمهوری اسلامی نشدند و بعد از این هم نخواهند شد، نه فقط تن به قوانین ارتجاعی اسلام و جمهوری اسلامی ندادند و پس از این نیز نخواهند داد، بلکه با مقاومت و جانفشانی های بسیار، هم اینک حاکمان اسلامی را به عجز و ناتوانی و استیصال و جنون کشانده اند.

اوج مبارزات قهرمانانه زنان علیه انواع تبعیض و ستم و سرکوب عریان در سال های سپری شده در جنبش انقلابی نیمه دوم سال ۱۴۰۱ شکل گرفت. جنبشی بزرگ و ستودنی که جمهوری اسلامی را در عرصه داخلی و بین المللی به خفت و خواری کشانید و رهایی زنان را به باوری عمومی در جامعه تبدیل کرد.

این باور عمومی زنان و جامعه به رهایی بی چون و چرا از چنگال خونین جمهوری اسلامی همراه با زخم های کاری که هیأت حاکمه از مبارزات قهرمانانه زنان در جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی» متحمل شد، برای رژیم آنچنان سخت و سنگین بود که اکنون برای جبران مافات و برای رهایی از کابوس و خفتی که گریبانش را گرفته است، با تمام قوا و ابزارهای سرکوب در مقابل زنان صف آرابی کرده تا شاید بتواند زنان و جامعه را به دوران پیش از جنبش «زن، زندگی، آزادی» به عقب برگرداند. کاری که با توجه به شرایط انقلابی جامعه غیر ممکن است.

با این همه آنچه این روزها در جامعه می گذرد، نمایش یک حکومت نظامی اعلام نشده و جنگی تمام عیار علیه زنان و کل جامعه است. جنگی جنون آمیز که در پی ناکامی جمهوری اسلامی در عقب راندن زنان به گذشته، مدام افزایش یافته و افزایش این جنون حاکمیت در سرکوب زنان اکنون به تمام جامعه سرایت کرده است.

مغازه ها یکی پس از دیگری پلمب می شوند، رستوران ها تعطیل و صاحبان آنها به زندان و جریمه های نقدی سنگین محکوم می شوند. اماکن گردشگری به جرم ورود زنان با پوشش اختیاری بسته می شوند، پارک ها فرق و داروخانه ها به دلیل عدم رعایت زنان به حجاب اجباری با کاهش سهمیه دارو با تهدید مواجه شده اند. شبکه های اجتماعی که یگانه ابزار مستقل مردم در بازتاب مقاومت دلاورانه زنان در برابر وحشیگری های جنون آمیز نیروهای سرکوب رژیم در خیابان ها هستند، با سرکوب و سانسور و بسته شدن مواجه گشته اند. کنگره های علمی و پزشکی سالانه دانشگاه ها با محدودیت های شدید مواجه شده و زنان پزشک و متخصص به بهانه عدم رعایت کامل حجاب اسلامی با آزار و اذیت مأموران حراست روبرو هستند.

افزایش سرکوب و ناتوانی جمهوری اسلامی در در صفحه ۷

## سبک های ادبی اروپا - رئالیسم انتقادی

چنانچه بخواهیم مراحل مختلف تکامل رئالیسم از جمله رئالیسم انتقادی را بررسی کنیم ضروریست ابتدا تغییرات جامعه را مد نظر قرار دهیم. در واقع نطفه های رئالیسم اولیه زمانی جلوه گر شد که سرمایه داری در دل فنودالیسم در اروپا شروع به رشد کرده بود. به تناسب تکامل بورژوازی، رئالیسم هم تکامل می یافت. در آن دوران، بورژوازی بعنوان طبقه ی متوسط جامعه در مقابل حاکمیت فنودالیسم قرار داشت و در نظر داشت که خود را از قیود پوسیده اشراف فنودال و زمیندار رها کند. از اینرو در آن مرحله نیرویی مترقی و انقلابی محسوب میشد. در این دوران بورژوازی به دو دلیل عمده لازم می دید که از پیشرفت علوم و افکار نو و مترقی حمایت کند: اول اینکه پیشرفت علوم به معنای پیشرفت تکنیک و صنعت بود و به رشد سرمایه داری کمک می کرد، و دوم اینکه از طریق مبارزه با خرافات مذهبی و حمایت از افکار نو می توانست به قدرت کلیسا که حامی سرسخت اشراف زمیندار بود، ضربه یی کاری وارد کرده و از این طریق اقتدار فنودالیسم را تضعیف نماید. به این ترتیب بورژوازی پرچمدار آزادیخواهی در مقابل فنودالیسم رو به زوال بود. در جریان انقلاب کبیر فرانسه که شعار "آزادی، برابری و برادری" در کوچه و خیابان مطرح بود، بورژوازی از بین وجوه سه گانه ی این شعار تمایل شدیدی به وجه "آزادی" از خود نشان می داد. علت اصلی این امر آن بود که از آزادی، تنها آزادی استثمار کارگران را می فهمید. البته در آن مراحل هنوز توده ها دقیقاً ماهیت بورژوازی را نمی شناختند و به این مساله پی نبرده بودند. در تمام این دوران هنر و ادبیات رئالیستی همپای تحولات اجتماعی تعمیق می یافت. در ابتدا پیشروان هنری و ادبی این مکتب تنها معایب و فساد فنودالیسم را در آثار ادبی خود مورد بررسی قرار می دادند. هنرمندان رئالیست که به واقعیت های جامعه توجه داشتند از همان ابتدا کمابیش درک می کردند که اشراف فنودال محکوم به زوال هستند ولی در عین حال بورژوازی را هم بطور کلی تأیید نمی کردند. در دوران اولیه، هنرمندان کلاً به آینده خوشبین بودند و اگر هم عیب و نقصی در جامعه می دیدند آنرا به ناقص بودن انسان نسبت می دادند و فکر می کردند کافی ست که تک تک انسان ها خودشان را اصلاح کنند تا جامعه اصلاح شود. آنها به این وسیله می خواستند با پیش کشیدن بحث های اخلاقی به اصلاح افراد و در نتیجه اصلاح جامعه کمک کنند.

مدت زیادی پس از انقلاب کبیر فرانسه طول کشید تا ماهیت واقعی بورژوازی و شعارهای فریبنده ی آن کم کم روشن شد. کارگران آرام آرام پی می بردند که منظور بورژوازی از آزادی این است که سرمایه دار بتواند آزادانه کارگر را استثمار کند. البته در همان انقلاب کبیر فرانسه بودند عده یی که آزادی واقعی انسان ها و برابری کامل آنها را می خواستند، اما رهبران بورژوازی که فقط آزادی استثمار کارگران برایشان معنا داشت این افراد انقلابی را به

گیتوین سپردند و اعدام کردند. حدود چهل هزار نفر اعدام شدند. در کشورهای دیگر هم قیل و بعد از فرانسه همین مراحل سپری شده بود. در همه جا کارگاه های کوچک به سرعت به کارخانه های بزرگ تبدیل میشد و بردگی جدیدی در کارخانه ها به کارگران تحمیل میشد که هیچ دست کمی از بردگی هزاران سال پیش نداشت. این تغییر شرایط جامعه اثر زیادی در تکامل رئالیسم داشت هنرمندانی که قبلاً معایب جامعه را نتیجه نقص طبیعت انسان می دانستند این سوال برایشان پیش آمد که نکند برعکس باشد یعنی عیب و نقص افراد به خاطر این باشد که خود جامعه معایب و نقایص ای دارد.

از زمانی که بورژوازی بر فنودالیسم غلبه کرد و روابط سرمایه داری بر جامعه حاکم شد رئالیسم وارد مرحله جدیدی از حیات خود شد حالا دیگر ضعف ها و معایب بورژوازی آشکار شده بود و در آثار رئالیستی هم عمدتاً از بورژوازی و روابط غیر انسانی جدیدی که به همراه خودش آورده بود انتقاد می شد. رئالیسم این دوره را رئالیسم انتقادی نامیده اند. از معروف ترین نمایندگان این سبک می توان از بالزاک، فلوربر، زولا، ایبسن، دیکنز، توماس هاردی، گی دو مویسان نام برد که با آثار خود، مشکلات و نابرابری های اجتماعی را بیان کرده و به انتقاد از وضعیت جامعه پرداختند.

البته باید توجه داشت که همه ی رئالیست های انتقادی درباره سرمایه داری نظر واحدی نداشتند. هیچ وقت در طول تاریخ بشر هنرمندان و منتقدان به اندازه دوران سرمایه داری از شرایط جامعه انتقاد نکرده اند مثلاً در دوران فنودالی بسیاری از شاعران و نویسندگان همچون "ژفری جاسر" انگلیسی، "ژان دو مونترو" فرانسوی، "کریستین پیپزان" ایتالیایی وابسته به دربار پادشاهان و امپراتوران بودند و در مدح آنها می سرودند و از طبقه حاکمه و از وضع موجود دفاع می کردند. در دوران برده داری هم همینطور بود مثلاً در یونان کسانی مانند سقراط و افلاطون و ارسطو از ارتجاعی ترین شکل برده داری یعنی از حکومت اشراف برده دار حمایت می کردند. برده اصلاً انسان به حساب نمی آمد و ارسطو میگفت برده کامل ترین ابزار است. و اما در دوران سرمایه داری، خیلی انگشت شمارند هنرمندان بزرگی که بخواهند مثل نیچه فیلسوف و شاعر آلمانی (یعنی همان کسی که بعداً فاشیست ها و نازیست ها از افکارش استفاده کردند) سرمایه داری را به طور کامل تأیید کرده و از آن حمایت کنند. نیچه حتی سرمایه داران را نصیحت می کرد و می گفت "چرا شما به کارگر حق تشکیل اتحادیه و حق رأی دادن می دهید اگر شما می خواهید کارگر برده شما باشد دیگر نباید او را مثل یک استاد آموزش بدهید و نباید اجازه فکر کردن به او بدهید"

از زمان استقرار سرمایه داری به تدریج ماهیت واقعی آن هم آشکار شد. بورژوازی فقط به این دلیل از آزادی فردی حمایت می کرد که بتواند آزادانه کارگران را استثمار کند در چنین

جامعه ای هر کس فقط به فکر منافع شخصی خود است قبلاً هم تصور می شد که این موضوع اشکالی ایجاد نخواهد کرد ولی بعد کم کم معلوم شد که منافع افراد مختلف با هم تضاد دارد اگر هر کس بخواهد فقط به فکر خودش باشد مجبور میشود در مقابل بقیه قرار بگیرد و بالاخره برای حفظ منافع خودش به انواع تزویر و فساد تن در دهد. توده های مردم اجباراً در چنین جامعه یی، سنگدل، بی علاقه، و نسبت به سرنوشت یکدیگر بی تفاوت می شوند. اینها از جمله مسائلی بود که با روی کار آمدن جامعه سرمایه داری به تدریج برای همه روشن شد و سبب شد که تقریباً همه هنرمندان بزرگ در برابر آن عکس العمل نشان بدهند و از آن انتقاد کنند. بعضی از این عکس العملها البته غیر رئالیستی و ارتجاعی بود، یعنی هنرمند بکلی از جامعه سر خورده و دلسرد شده و حداقل برای دوره یی به واقعیت پشت می کرده اند (مانند گی دو مویسان) اما هنرمندان رئالیست هم که به واقعیت وفادار ماندند و به تحلیل جامعه پرداختند همه عکس العمل واحدی از خود نشان ندادند. همه آنها به شیوه ی خود از بورژوازی و جامعه جدید انتقاد می کردند. هر کدام از دیدگاه خاص خودشان. این هنرمندان رئالیسم انتقادی را که بعد از آشکار شدن تضادها و معایب و فساد جامعه سرمایه داری پیدا شد و به انتقاد از آن پرداختند می توان به سه گروه عمده تقسیم کرد که در عین حال تکامل رئالیسم انتقادی را نیز تا حدی نشان می دهد.

گروه اول در همان اوایل استقرار جامعه سرمایه داری فکر می کردند که جامعه سرمایه داری به خاطر نقص هایی که دارد و روابط غیر انسانی که در آن هست باید عوض شود و دوباره همان جامعه فنودالی بیاید یعنی آنها هنوز از اشراف زمیندار حمایت می کردند و میخواستند اشراف دوباره به قدرت برسند. این گروه در اوایل استقرار جامعه سرمایه داری، خواهان بازگشت به جامعه فنودالی بودند. آنها در آثار خود، زندگی پاک و بی آلودگی در روستا و روابط انسانی دوران فنودالی را به تصویر می کشیدند و از آن به عنوان آرمانشهر یاد می کردند.

در ادبیات جدید هم کسانی بودند که از فنودال ها و اشراف حمایت نمی کردند اما چون صنعت و تکنولوژی را سرچشمه همه معایب و مفساد می دانستند و این مخالفت با صنعت و تکنولوژی سابقه طولانی دارد و در نتیجه شروع به مبارزه با ماشینیسم می کردند ولی کاملاً پیداست که صنعت و ماشینیسم به خودی خود عیبی ندارد و اشکال در مناسبات جامعه سرمایه داری است نه در نیروهای مولده. در جامعه سرمایه داری وقتی صنعت و ماشین پیشرفت می کند و تولید آسان تر و سریع تر میشود به جای آنکه سرمایه داران ساعات کار کارگران را کم کنند، "کارگران اضافی" را بیرون می کنند و مشکلات جدیدی به وجود می آورند.

گروه دوم سرمایه داری را به عنوان یک واقعیت پذیرفته بودند و به دنبال اصلاح آن از طریق دیکتاتوری، قدرت کلیسا، یا ارشاد اخلاقی بودند. اما آنها از درک ریشه اصلی مشکلات، یعنی مالکیت خصوصی، عاجز بودند.

گروه سوم با قدرت گرفتن کارگران، به نیروی

## دین نماد سرکوب زنان در جامعه است

بازگرداندن زنان و جامعه به دوران قبل از جنبش انقلابی ۱۴۰۱، عملاً نیروهای درون حاکمیت را به شکاف و دو دستگی کشانده است. ایجاد این شکاف با سیاست های خامنه ای اکنون نه فقط در میان بدنه نظام، نه فقط در میان جناح های درون حاکمیت، بلکه فراتر از آن در موضع گیری عناصری از روحانیون و مدرسین حوزه ها نیز بازتاب یافته است.

آنچه را در این دو قطبی ایجاد شده در جامعه باید بدان توجه نمود، همانا ماهیت موضع گیری این افراد و مجموعه نیروهایی است که این روزها در مقابل خامنه ای و سیاست های رسمی جمهوری اسلامی به مخالفت برخاسته اند.

موضع گیری این افراد، خصوصاً روحانیون و مدرسین حوزه های علمیه اگرچه برای منزوی کردن خامنه ای و به طریق اولی در بی ابرو شدن بیشتر جمهوری اسلامی گامی به جلو است، اما بی توجهی به ماهیت اعلام موضع آنان می تواند توهم خوانش دیگری از دین را در جامعه دامن بزند که گویا آنان به خوانش دیگری از دین و دین باوری اعتقاد دارند که با آزادی بیان و اندیشه و رهایی زن همسویی دارد. در حالی که اساساً چنین نیست. چرا که دین و آزادی دو قطب آشتی ناپذیرند. از دری که دین وارد جامعه شود، بدون کمترین شک و تردیدی آزادی از آن جامعه رخت بر خواهد بست.

تجربه همه ادیان تاکنونی از تجربه مرگبار مسیحیت در دوران قرون وسطی گرفته تا تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلام، به ویژه تجربه بسیار فاجعه بار حاکمیت جمهوری اسلامی و گروه هایی نظیر داعش و طالبان و القاعده و دیگر نحلّه های اسلامی به روشنی نشان داده است که دین و آزادی هیچ سنخیتی با هم ندارند. با ورود دین به جامعه، به سرعت آزادی بیان و اندیشه و تفکر و به طور اخص آزادی فردی و اجتماعی زنان سلب و کل جامعه به شدیدترین نحو ممکن سرکوب خواهد شد.

عناصر مذهبی، روحانیون و مدرسینی که تا دیروز در خدمت نظام بوده اند، اما اکنون علیه خامنه ای و اعمال جنون آمیز سرکوب زنان در جامعه موضع گیری کرده اند، اس و اساس نگرانی شان هرگز دفاع از رهایی زنان و دفاع از آزادی بیان و اندیشه در جامعه نیست و نخواهد بود. تمام دلنگرانی آنان از وحشیگری های جمهوری اسلامی در این است که اقدامات جنون آمیز خامنه ای به پای اسلام نوشته می شود و ادامه این کار به ضرر نظام و موجب بیزاری مردم از دین و مذهب و نظام اسلامی خواهد شد. در حالی که اکنون برای اکثریت قریب به اتفاق مردم روشن شده است که تمام سرکوبگری های جمهوری اسلامی و جنگی را که هیأت حاکمه علیه زنان و جامعه به راه انداخته است تماماً ریشه در آموزه های دینی دارد و بر خلاف ادعای ابراهیم رئیسی، نه فقط در مئون دینی و قوانین جمهوری اسلامی کمترین جایگاهی برای آزادی زنان و جامعه وجود ندارد، بلکه دین نماد سرکوب زنان در جامعه است.

## سبک های ادبی اروپا - رئالیسم انتقادی

که می‌دیدند پس از انقلاب کبیر فرانسه زحمتکشان مجدداً تحت سلطه واقع شده‌اند اینطور نتیجه می‌گرفتند که تاریخ تکرار میشود. این عده این تصور را داشتند که همیشه در تاریخ استبداد ساقط شده، مجدداً عروج کرده و هر شکل استعمار جایش را به شکل دیگری از آن می‌دهد. ت - جهان بینی آنها یک جهان بینی بورژوازی بود. به همین دلیل با مشاهده ی هجوم بی امان توده های کارگر به هستی سرمایه، بسیاری از رئالیست های انتقادی اصول سبک دیگری را تدوین کردند بنام ناتورالیسم و خود را یک گام دیگر به بورژوازی نزدیک تر کردند. آنها نمی‌توانستند درک کنند که در کنار زوال سرمایه داری، نیروهای دیگری در حال رشد هستند و تمدن و فرهنگ جدیدی را پایه گذاری خواهند کرد. در آثار آنها برخلاف آثار رئالیست های اولیه، بدبینی، نومیدی و سرخوردگی دیده می شد.

ث - آنها از جامعه سوسیالیستی که باید جایگزین سرمایه‌داری می‌شد درک درستی نداشتند و طبعاً راه تحقق بخشیدن آن و نیروهایی که باید در راه آن مبارزه می‌کردند را به خوبی نمی‌شناختند.

ج -اصولاً تنها زمانی شناخت کامل واقعیت ممکن است که فرد در درون آن باشد. رئالیست های انتقادی معمولاً طبقه کارگر و جامعه سوسیالیستی را از بیرون بررسی می‌کردند و از همین نظر شناخت آنها دقیق و درست نبود. بعضی از رئالیست های انتقادی برای آنکه به این اشکال برخورد نکنند، از واقعیت طفره می‌رفتند و اصولاً به جامعه ی آینده و حل تضادهای موجود در جامعه نمی پرداختند. آنها به جای تحلیل مبارزه طبقاتی، فقط تأثیرات روانی و اخلاقی آن را در افراد نشان میدادند.

اما تمام این کمبودها به کمک جهان بینی علمی و سوسیالیستی قابل رفع است. و این را "هاینه" یکی از رئالیست های انتقادی آلمان چنین بیان کرد: "سوسیالیزم موثرترین راه مبارزه با نیروهایی است که نویسندگان بورژوا همواره علیه آن جنگیده‌اند".

و این امری است که رئالیسم اجتماعی با بهره گیری از جهان بینی سوسیالیستی به آن پرداخت.



توده‌ها ایمان آوردند و به دنبال رهایی از سرمایه‌داری از طریق انقلاب سوسیالیستی بودند. آنها درک روشنی از جامعه سوسیالیستی به عنوان جایگزینی برای سرمایه‌داری داشتند و در آثار خود، به ترویج ایده‌های سوسیالیستی و امید به آینده‌ای بهتر می‌پرداختند.

اکنون در اینجا این سوال ممکن است پیش بیاید که اگر این گروه در مواردی افکار سوسیالیستی هم داشتند یا لاقلاً این واقعیت را می‌پذیرفتند که جامعه سوسیالیستی می‌تواند راه حلی برای بقیه برای غلبه بر مشکلات و فساد جامعه سرمایه باشد پس بین رئالیسم انتقادی و رئالیسم سوسیالیستی چه تفاوتی وجود دارد و اصولاً چه لزومی داشت که رئالیسم انتقادی به رئالیسم سوسیالیستی تبدیل شود زیرا که رئالیسم سوسیالیستی عالی‌ترین شکل رئالیسم و در واقع تنها شکل ادبیات کارگری است.

رئالیست های انتقادی اواخر قرن نوزدهم سعی می‌کردند با دقت علمی به مطالعه واقعیت‌های جامعه پرداخته و آن را تحلیل کنند به همین دلیل در آثار خودشان به خوبی نشان می‌دادند که اکنون جامعه سرمایه داری در سرآشویی گندیدگی قرار گرفته و این جامعه نمی تواند منافع توده های کارگر و زحمتکش را تامین کند اما آنها از درک علت های زوال سرمایه داری و همچنین از یافتن راه صحیح حل تضاد جامعه و شناخت نیروهایی که باید سرمایه داری را بگور بسپارند و جامعه آینده را بنا کنند عاجز بودند.

اگر بخواهیم همه کمبودهای رئالیست های انتقادی را در یک کلام خلاصه کنیم باید بگویم که اشکال کار آنها در این بود که به سلاح سوسیالیسم مجهز نبودند و آنرا نمی پذیرفتند. در واقع به طبقه کارگر تعلق نداشتند و طبعاً با جهان بینی آن هم بیگانه بودند. این بیگانگی با جهان‌بینی طبقه کارگر به اشکال مختلف در آثار آنها منعکس می‌شد و کمبودهای زیادی را به دنبال آن می‌آورد که عمده ترین آنها از این قرار است:

الف - از طرفی می‌پذیرفتند که شخصیت هر فرد و اخلاق و روحیات او در جامعه و تحت تأثیر محیط شکل می‌گیرد، ولی رابطه را به شکل معکوس می‌دیدند. آنها تصور می‌کردند که سرمایه دار را میتوان با نصیحت و پند و اندرز تغییر داد و به همین ترتیب جامعه را می‌توان از راه اخلاقی اصلاح کرد.

ب - اگرچه نقش توده‌ها را در تاریخ تا حدی درک کرده بودند اما درک آنها ناقص بود به ویژه آنکه از رسالتی که طبقه کارگر در انهدام سرمایه‌داری و ساختمان جامعه بی طبقه برعهده دارد، غافل بودند. اصولاً برخورد آنها با جامعه سرمایه داری به صورت یک اعتراض و پرخاش فردی بود. آنها اغلب درک درستی از مبارزه طبقاتی نداشتند و قهرمان رمان آنها اگرچه یک فرد از اقتشار و طبقات فرودست جامعه بود، ولی خصلتی کاملاً فردی داشت.

پ - با آنکه توجه به تاریخ یکی از خصوصیات عمده رئالیسم انتقادی است اکثرأ واقعیت تاریخ را هم به درستی نمی‌شناختند. مثلاً بعضی از آنها

## برخی نکات مهم درست و نادرست در مصاحبه حبیبی عضو شورای هماهنگی



وظیفه این شورا و نه تشکل های عضو آن را به پیگیری مطالبات صرفاً صنفی محدود نکرده است. اما امروز متأسفانه محمد حبیبی عضو این شورا یک چنین محدودیتی قائل شده است. حبیبی میگوید: "اساساً وظیفه و مأموریت شورای هماهنگی تشکل های صنفی فرهنگیان چنان که از عنوان آن پیداست در پیگیری مطالبات صنفی و ذینفعان آموزشی خلاصه میشود".

این اظهار نظر اگرچه یک اظهار نظر شخصی است اما هیچ علامت خوبی در شورای هماهنگی نیست.

حبیبی در ادامه همین بحث میگوید: در شرایط پس از اعتراضات مردمی سال ۱۴۰۱ با نوعی رادیکالیسم تخیلی در فضای سیاسی جامعه مواجه هستیم که صرفاً در تولید محتوا و صدور بیانیه در شبکه های اجتماعی خلاصه میشود. و اضافه میکند: "متأسفانه ما هم در سطحی در شورای هماهنگی، چنین رادیکالیسم تخیلی را در اعلام مواضع می بینیم."

در اینجا صحبت حبیبی اگر نگوییم از صراحت به دور است دست کم اینکه مبهم و ناروشن است. اگر بحث بر سر جنجال آفرینی های بی پشتوانه ای است که در شبکه های اجتماعی راه می افتد و گاه با طرح حرفها و مواضع به اصطلاح رادیکال خیلی هم داغ می شود بدون آنکه سازماندهی داشته و یا از پشتوانه و نیروی مادی برخوردار باشد و برخی عناصر نا آگاه را نیز به طور لحظه ای به دنبال خود میکشد که نتیجه آن نیز عموماً تولید یأس و سرخوردگی است، این بحث معیبری است. اما شورای هماهنگی یک جریان بی پشتوانه صرفاً مجازی نبوده است. محمد حبیبی باید توضیح میداد یا توضیح دهد شورای هماهنگی کجا و چگونه در اعلام مواضع دچار "رادیکالیسم تخیلی" شده است. اگر واقعاً چنین است چرا شورای هماهنگی تا کنون آن را نقد نکرده است و اگر نیست شورای هماهنگی قاعدتاً باید مواضع محمد حبیبی را نقد کند.

اینکه کسی بخواهد وظیفه شورای هماهنگی را که ۲۳ تشکل مستقل معلمان در آن عضویت دارند، صرفاً به پیگیری مطالبات اقتصادی و صنفی محدود و مقید سازد، به دلایل گوناگون شدنی نیست. هم استبداد دینی و دیکتاتوری حاکم، هم شرایط متحول جامعه ای که در یک دوران انقلابی بسر می برد و هم سطح خواست ها و مبارزات توده ای، به یک چنین تلاش عبث و اراده گریزانه ای نه گفته اند. گرچه محمد حبیبی خود اعتراف میکند فعالیت صرفاً صنفی منجر به تغییرات گسترده ای نشده و مشکلات نه تنها کاهش پیدا نکرده بلکه افزایش یافته است، اما

حکومیت های قضایی و اداری مواجه شده اند." سیاست سرکوب همه جانبه فعالان و اعضای تشکل های صنفی معلمان در ابعادی گسترده و سراسری ادامه دارد. ارتجاع حاکم حتی دستگاه اداری آموزش و پرورش را نیز به ابزار سرکوب و مجازات این گروه از معلمان تبدیل نموده است. اکنون علاوه بر تمام این شیوه های سرکوب و آزار معلمان، ارتجاع حاکم سیاست نفوذ و بی اعتبارسازی تشکل های صنفی معلمان را نیز جدی تر از گذشته دنبال می کند. از این رو باید هشدار محمد حبیبی عضو شورای هماهنگی و سخنگوی کانون صنفی معلمان تهران را جدی گرفت. فعالان تشکل های صنفی معلمان باید در بدنه تشکل های خود، این تلاش های مذبحانه را افشا کنند و با فعالیت های آگاه گرانه، سیاست نفوذی نهاد های حکومتی را خنثی سازند و زمینه های نفوذ عناصر رژیم را مسدود کنند. اعضای تشکل های صنفی معلمان باید هوشیاری، اتحاد و یگانگی خود را حفظ کنند و در برابر مزدوران حکومتی و تلاش های سرکوب گرانه و نفاق افکنانه بایستند. معلمان باید از فعالان و تشکل های صنفی و مستقل خود حمایت کنند و تلاش ها و تشکل های تقلبی و دست ساز و وابسته به حکومت را نیز افشا و طرد کنند.

علی رغم طرح نکات مفید و هشداردهنده و نکات درست دیگری از نمونه تأکید روی سازماندهی، کادرسازی و کار روی بدنه تشکل های صنفی معلمان و غیره که در این گفتگو عنوان شده است، اما محمد حبیبی عضو شورای هماهنگی در ارتباط با وضعیت عمومی جامعه و وظایف شورای هماهنگی و کل تشکل های صنفی معلمان نکاتی را مطرح می کند که به کلی نادقیق و نه فقط نادقیق بلکه باتوجه به دوران و شرایط انقلابی حاکم بر جامعه که هرآینه ممکن است از یک جرقه، حریق اجتماعی بزرگی برپا شود، اشتباه و عقب تر از شرایط و سطح مبارزات مردم است. حبیبی سعی می کند مبارزه و مطالبات معلمان را در محدوده مبارزه صرفاً صنفی و پیگیری مطالبات صنفی محدود کند.

پوشیده نیست که شورای هماهنگی طی چند سال اخیر توانسته است مبارزات شور انگیزی را در مقیاس سراسری سازمان دهد و نقش مثبتی را در مبارزات مردم ایفا کند. در این مبارزات اساساً دیوار چینی میان مطالبات صنفی و سیاسی نکشیده است و در پرتو سازماندهی این مبارزات به حق از اعتبار خوبی نیز برخوردار شده است. هرکس این را میدانند که ارتجاع حاکم بدون اعتراضات و تجمعات پیگیرانه و سراسری معلمان که سازمانده آن شورای هماهنگی بوده است، حتی یک رتبه بندی سرهم بندی شده راهم اجرا نمیکرد. شورای هماهنگی در این سه سال اخیر و تا همین لحظه چه در عملکرد و چه در بیانیه های و موضعگیری های مهم خود، مبارزه و مطالبه معلمان را به مبارزه و مطالبه صرفاً صنفی و اقتصادی محدود نکرده است. شورای هماهنگی البته خطاهایی داشته است و نشریه کار نیز آن را نقد کرده است. اما در این سال ها نه

در سازماندهی اعتصاب ها و تجمع های مکرر سراسری معلمان از جمله سازماندهی یازده اعتصاب و تجمع سراسری درخشان و کم نظیر در سال ۱۴۰۰ ارتجاع حاکم را به شدت به وحشت انداخت. از این رو نه فقط تهاجم گسترده ای را علیه تشکل ها و فعالان صنفی معلمان سازمان داد و کماکان در حال اجرای آن است، بلکه همپای آن، تلاش نموده با نفوذ در میان این تشکل ها، مبارزات معلمان را مهار کند، آن را زیر کنترل خویش درآورد و اگر بتواند بی عملی را در میان این تشکل ها رواج دهد و تشکل های مستقل معلمان را به تشکل هایی وابسته یا در نهایت تشکل هایی خنثی و منفعل مبدل سازد.

تمام شواهد حاکی از آن است که به رغم گسترده بودن یورش دستگاه امنیتی و قضایی به تشکل ها و فعالان سیاسی معلمان خصوصاً در اوایل ۱۴۰۱ و بلافاصله بعد از اعتصاب ها و تجمع های سراسری معلمان در سال ۱۴۰۰، این یورش ها و سرکوب همه جانبه فعالان و تشکل های صنفی معلمان کماکان ادامه دارد. به استناد سخنان حبیبی در همین مصاحبه و در جریان یورش های کم سابقه حکومتی، تنها در فاصله اردیبهشت تا تیرماه ۱۴۰۰، علاوه بر صدها معلمی که در تجمعات، بازداشت و زندانی و سپس آزاد شدند، حدود ۱۵۰ فعال صنفی اعضای هیأت مدیره تشکل های صنفی معلمان نیز بازداشت شدند که همگی با تشکیل پرونده های سنگین و بازداشت های طولانی مدت مواجه شده اند.

نکته قابل توجه دیگر این است که سرکوب و آزار فعالان و تشکل های صنفی معلمان تنها به پرونده سازی های قضایی و امنیتی و احضار و بازداشت های گسترده یا حبس و تبعید محدود نشده است. دولت ارتجاعی و سرکوبگر حاکم با روش های جدیدی سرکوب مستقیم از طریق نهادهای قضایی و امنیتی را با سرکوب اداری و مجازات های اقتصادی تکمیل کرده است. بیش از دو سال است که وزارت آموزش و پرورش نیز بخشی از وظیفه یا مسئولیت سرکوب را برعهده گرفته بدین شکل که با اخراج، انفصال از خدمت، بازنشستگی اجباری و محروم ساختن بسیاری از فعالان صنفی از رتبه بندی، به انتقام جویی و مجازات فعالان و تشکل های صنفی معلمان روی آورده است. محمد حبیبی در این مورد می گوید: "طبق آماري که ما در شورای هماهنگی به آن رسیده ایم، در فاصله ۱۴۰۱ تا پایان ۱۴۰۲، دست کم ۸۰ معلم از رتبه بندی محروم شده اند. ۱۳ نفر از معلمان اخراج و یا بازخرید شده اند. ۲۳ نفر منفصل از خدمت هستند. ۳۲ معلم دچار تقلیل گروه شده اند. ۳۰ نفر بازنشستگی اجباری دریافت کرده اند. ۶۱ معلم دارای پرونده باز قضایی هستند. ۱۰ نفر با پایند الکرونیک از زندان آزاد شده اند و تعدادی از اعضای ارشد کانون های صنفی همچون رسول بداعی، عزیز قاسم زاده و محمود ملاکی هنوز در زندانند. نکته مهم اینکه همه این افراد از فعالان صنفی و اعضای تشکل های صنفی معلمان هستند و در نتیجه فعالیت صنفی خود، با



## برخی نکات مهم درست و نادرست در مصاحبه حبیبی عضو شورای هماهنگی

شگفت اینکه بازهم روی مبارزه صرفاً صنفی تأکید ویژه دارد و سطح مبارزات و خواست‌های معلمان را تا بدان حد تقلیل میدهد که این مبارزات صنفی توانسته از سرعت " برون سپاری" آموزش و پرورش بکاهد و "کمک کرده خسارت بیشتری وارد نشود!" تقلیل خواست معلمان و تشکل‌های آنان به این سطح بسیار نازل که با مبارزه صنفی، سرعت برون سپاری کند شده و کمک کرده خسارت بیشتری وارد نشود، آنهم در زمانی که ما به تازگی یک جنبش عظیم انقلابی برای سرنگونی نظم حاکم را پشت سر گذاشته ایم، حقیقتاً تعجب برانگیز است. به راستی مگر قرار بوده چه آسیب‌ها و خسارتی به معلمان وارد شود که هنوز وارد نشده است؟ مگر بدترین شرایط سیاسی و اقتصادی و شدیدترین سرکوب‌ها از ۱۴۰۱ تا کنون بر معلمان زحمتکش تحمیل نشده است؟ جای بسی تعجب و مایه تأسف است در شرایطی که برخی تشکل‌ها و کارگران آگاه و پیشتاز با طرح مطالبات سیاسی فصل‌نویسی را در جنبش کارگری آغاز کرده اند، درحالی‌که در میان کارگران آگاه و فعالان کارگری بر ضرورت ارتقای مبارزات طبقه کارگر و اجتناب ناپذیری روی آوردی به مبارزه سیاسی تأکید می‌شود، درحالی‌که در تحلیل این کارگران، ریشه تمام بحران‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی که شرایط مشقت‌باری را بر طبقه کارگر و عموم زحمتکشان حاکم کرده است، نظام اقتصادی - سیاسی حاکم بر کشور و سیاست‌های ضد مردمی حاکمیتی که ۴۵ سال بر کشور حکمرانی نموده، شناخته شده است و درحالی‌که این کارگران تأخیر خود در ورود از مبارزه اقتصادی به مبارزه سیاسی را نقد میکنند اما برخی از روشنفکران ما اصرار دارند در مرحله مبارزات صنفی و مطالبات صرفاً اقتصادی درجا بزنند. نیازی به توضیح نیست که این، یک نیروی ماند است. یک گرایش ماند است در درون معلمان ولو آنکه از جانب فرد با سابقه و هزینه داده‌ای چون محمد حبیبی مطرح شده با نمایندگی شود. این طرز فکر، نسبت به شرایط و زمان خود عقب‌تر است و بیهوده تلاش میکند مبارزه معلمان را در چارچوب یک مبارزه اقتصادی و اکونومیستی و در مرحله‌ای که همه میدانند بدون فراتر رفتن از آن هیچ تغییری حتی در وضعیت اقتصادی معلمان نیز صورت نخواهد گرفت، محدود سازد. همگان به این واقعیت اذعان دارند که در ایران یک رژیم دیکتاتوری مذهبی و به غایت ارتجاعی حکمرانی میکند. تحصیل و آموزش در تحت حاکمیت این رژیم به شدت طبقاتی شده است. اعدام و سرکوب و بازداشت و شکنجه و زندان، جزء جدایی‌ناپذیر سیاست‌های طبقه حاکم است. فساد تمام‌تار و پودنهادهای حکومتی را در بر گرفته است. فقر و تبعیض و نابرابری تمام جامعه را در خود فرو برده است. ارتجاع حاکم، خشونت‌بارترین استثمار و بردگی‌مزدی را سازمان داده است. آزادی فردی و اجتماعی حتی آزادی پوشش نیز وجود ندارد. به زنان علناً

اعلان جنگ داده شده است. پی در پی حکم اعدام صادر و اجرا می‌شود. و از همه این‌ها مهمتر اینکه تلاطمات اجتماعی و دوران انقلابی که از دیماه ۹۶ آغاز شد، به رغم فراز و فرود، هنوز پایان نیافته و موج جدیدی از اعتصابات و برآمد‌های توده‌ای در راه است. بدیهی است که در تحت یک چنین شرایطی نمیتوان نسبت به مسائل سیاسی جامعه بی‌تفاوت بود و هیچکس نمیتواند، مبارزات وانیوه مطالبات مردم را در محدوده مطالبات صرفاً اقتصادی به بند بکشد.

شورای هماهنگی به رغم کمبودها و ضعف‌ها، در دوسه سال اخیر از همین سیاست پیروی نموده و سعی نکرده است مطالبات معلمان را صرفاً در چارچوب مطالبات اقتصادی محدود سازد. چرا که نمی‌توان از آموزش رایگان سخن گفت اما در همان حال سیاست دولت مبنی برکالایی‌سازی و پولی‌سازی آموزش را به چالش کشید و در برابر آن نایستاد. نمیتوان مدافع رفع هرگونه تبعیض جنسیتی و نگاه مردسالارانه در کتب درسی بود اما از نزدیک شدن به مبارزه علیه دولت زن ستیز مروج و پاسدار شدیدترین تبعیضات جنسیتی پرهیز و درقبال آن سکوت کرد. نمیتوان از " طرح نور " به عنوان اعلان جنگ به زنان که "توسط خشم مقدس و انقلابی مردم برچیده خواهد شد" حرف زد اما در همان حال مبارزه معلمان را در چارچوب خواست‌های صنفی به بند کشید. نمیتوان از فقر و گرسنگی و نابرابری و بازماندگان از تحصیل سخن گفت اما نقش رژیم سرمایه‌داری و دولت حاکم در این زمینه را پرده پوشی کرد یا برای پرهیز از ورود به مبارزه سیاسی از کنار آن گذشت. نمیتوان ادعای آزادی خواهی کرد و در همان حال چشم خود را بر سرکوب‌های وحشیانه، بازداشت‌های گسترده و صدور و اجرای حکم اعدام فروبست و صدای اعتراض خود را علیه این اقدامات و در دفاع از امثال توماس صالحی و برای آزادی زندانیان سیاسی بلند نکرد. نمیتوان از "حق‌رهای از بردگی خشونت و استثمار سیستماتیک با هر روش که مردم اتخاذ کنند" دفاع نمود و در همان حال از ورود به عرصه مبارزه سیاسی برای نفی وضع موجود فرار کرد و به قول خود محمد حبیبی " مگر میتوان در قحط سال عدل و داد معلم بود، اما "الف" و "بای" امید و برابری را تدریس نکرد حتی اگر راه، ختم به اوین و مرگ شود؟"

شورای هماهنگی دست کم طی دوسه سال اخیر از همین سیاست تبعیض‌آمیز و تقریباً تمام‌بیانیه‌ها و موضعگیری‌های آن بر همین منوال بوده و بر خلاف محمد حبیبی سعی نکرده است خواست‌های معلمان را به خواست‌های صرفاً صنفی و اقتصادی خلاصه یا به آن اکتفا کند. اگرچه برخی محافظه‌کاری‌ها و ضعف‌ها را به ویژه بعد از سرکوب‌های سال ۱۴۰۱ می‌توان در اقدامات و سیاست‌های شورای هماهنگی مشاهده کرد اما این شورا خوشبختانه تا این لحظه مانند حبیبی که زمانی سخنگوی آن بود نزول یا سقوط نکرده است.

شورای هماهنگی امسال در فراخوانی که ۹ اردیبهشت انتشار داد معلمان را به تجمع در روز ۱۳ اردیبهشت دعوت کرد. این درحالی است که روز معلم ۱۲ اردیبهشت بود و امسال روز معلم با روز کارگر(اول ماه مه) که مصادف با ۱۲ اردیبهشت شده بود، همزمان شده بود. بسیار بدیهی بود اگر که شورای هماهنگی این حادثه همزمانی روز معلم و روز کارگر را به فال نیک می‌گرفت و با فراخوان تجمع معلمان در روز معلم، نوعی همراهی و هماهنگی میان کارگران و معلمان ایجاد می‌کرد. اما شورای هماهنگی متأسفانه از انجام آن سرباز زد، از کارگران فاصله گرفت و حتی حاضر نشد در روز معلم تجمع برگزار نماید و آن را به ۱۳ اردیبهشت منتقل کرد. این در حالی است که در سال ۱۴۰۱ اول ماه مه مصادف با ۱۱ اردیبهشت بود و شورای هماهنگی در حمایت از کارگران و روز جهانی کارگر و در همراهی و اتحاد با کارگران، فراخوان تجمع معلمان برای روز ۱۱ اردیبهشت صادر نمود و تجمع به مناسبت ۱۲ اردیبهشت یعنی روز معلم را به روز ۱۱ اردیبهشت منتقل نمود. این اقدام آگاهانه شورای هماهنگی مورد استقبال وسیع کارگران و تشکل‌های فعالان کارگری قرار گرفت و گام مهمی در راستای اتحاد عمل‌های واقعی و میدانی برداشته شد. اقدام امسال شورای هماهنگی آشکارا نوعی عقب‌نشینی و خطایی دوگانه بود. با کارگران همراهی نکرد و در همان حال قید روز معلم را هم زد.

علی‌رغم هرگونه ضعف و کمبودی که در اقدامات و سیاست‌های شورای هماهنگی وجود داشته باشد اما این تشکل سراسری معلمان، گام‌های بسیار مهم و بزرگی در راستای متشکل ساختن معلمان، ایجاد تشکل‌های مستقل و کشاندن معلمان به میدان مبارزه برداشته و در این زمینه نقش منحصر به فردی ایفا نموده است. شورای هماهنگی تا کنون ده‌ها حرکت اعتراضی، تجمع و اعتصاب‌های متعدد سراسری را سازمان داده و در همان حال رابطه نسبتاً خوبی با کارگران، دانش‌آموزان و خانواده‌ها برقرار نموده است. در این راه، شورای هماهنگی و تشکلهای صنفی عضو آن البته بسیار هزینه داده‌اند. شورای هماهنگی به یمن همین تلاش‌ها و فعالیت‌ها از اعتبار خوبی در نزد مردم برخوردار شده است. این رویه را باید حفظ کند و با فشرده ساختن صفوف خود، گام‌های عملی بیشتری برای اتحاد و همراهی با جنبش کارگری و حمایت از کارگران و زنان بردارد.

هیچکس نمیتواند انکار کند که بحران‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مدام تشدید شده‌اند. تضادها بیش از پیش شدت و حدت یافته و به مرحله ستیز رسیده‌اند. ارتجاع حاکم به آخر خط رسیده و هیچ راهی برای حل بحران‌ها و تضادها ندارد. شرایط سیاسی حاکم بر جامعه بسی ناپایدار و برآمد‌ها و خیزش‌های انقلابی برای رهایی از وضع موجود اجتناب‌ناپذیر است. تحت یک چنین شرایطی که مشخصه وضعیت کنونی است، اشتباه فاحشی است هرآینه کسی بخواهد میان مطالبات صنفی و سیاسی دیوار چینی بکشد. اشتباه فاحش‌تر آن است که بخواهد این مطالبات را صرفاً به یک رشته مطالبات صنفی و اقتصادی محدود کند.

## برخی نکات مهم درست و نادرست در مصاحبه حبیبی عضو شورای هماهنگی

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت)  
نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایید.

سونیس:

Sepehri  
Postfach 410  
4410 Liestal  
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب  
بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه  
کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های  
سازمان ارسال کنید.  
شماره حساب:

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

NL08INGB0002492097  
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<https://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

[info@fadaian-minority.org](mailto:info@fadaian-minority.org)

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان  
(اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

[http://T.me/fadaian\\_aghaliyat](http://T.me/fadaian_aghaliyat)

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat/>

آدرس سازمان در توییتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

ای میل تماس با نشریه کار:

[kar@fadaian-minority.org](mailto:kar@fadaian-minority.org)

**KAR** Organization  
Of Fadaian (Aghaliyat)  
No 1069 May 2024



نفوذ به درون این نهادها، نوعی کنترل  
سیستماتیک را در دستور کار قرار دهد تا به این  
شکل هزینه سرکوب را نیز برای خود کاهش  
دهد."

موضوع تلاش رژیم و نهادهای امنیتی آن را  
برای نفوذ در تشکل‌های صنفی معلمان و کنترل  
این تشکل‌ها یا ایجاد اختلاف و ممانعت از اتحاد  
معلمان که حبیبی حدود سه سال قبل در مصاحبه  
دیگری نیز آن را هشدار داده بود باید جدی  
گرفت. بدیهی است که ارتجاع حاکم از رشد  
سازماندهی و فعالیت متشکل در میان معلمان به  
شدت نگران است. فعالیت تشکل‌های صنفی به  
ویژه فعالیت شورای هماهنگی و نقش برجسته آن

در صفحه ۸

گفتگوی محمد حبیبی به عنوان سخنگوی " کانون  
صنفی معلمان تهران" و عضو " شورای  
هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان" با خبر  
نگار " امتداد " که ۱۷ اردیبهشت انتشار یافت  
حاوی نکات بسیار مهمی در مورد اعتراضات و  
تشکل‌های صنفی معلمان است. در این گفتگو  
فراز و فرودهای مبارزات و تشکل‌های صنفی  
معلمان طی دو دهه اخیر مورد بررسی قرار  
گرفته و به روند‌هایی اشاره شده که در واقع  
بازتاب دهنده گسترش فعالیت متشکل معلمان و در  
همان حال تشدید اقدامات سرکوب‌گرانه رژیم در  
همین بازه زمانی است. در این مصاحبه این  
موضوع نیز به روشنی بیان شده که افزایش  
دامنه سرکوب، بخشاً ریزش بدنه تشکیلات و  
عقب نشینی این تشکل‌ها را در پی داشته است.  
ابعاد و دامنه سرکوب و ایجاد موانع و محدودیت  
های گوناگون بر سر راه فعالیت این تشکل‌ها از  
نمونه عدم صدور مجوز برای فعالیت یا ممانعت  
از برگزاری جلسات و مجامع عمومی، چنان  
گسترده بوده است که این تشکل‌ها عملاً به "   
فعالیت غیر رسمی رانده شده‌اند". حبیبی ضمن  
بیان این مسایل، به موضوع مهم دیگری نیز  
اشاره می‌کند و نفوذ نیروهای امنیتی به درون  
تشکل‌های صنفی معلمان را "خطر عمده" ای  
میداند که "اکنون" تشکل‌های صنفی معلمان با آن  
روبرو هستند. وی می‌گوید: " حرکت‌های  
تحدیدکننده حاکمیت تنها به عدم صدور مجوز  
برای فعالیت نهادهای صنفی منحصر نشده و نفوذ  
نیروهای امنیتی و تشکیل گروه‌های موازی خطر  
عمده ای است که اکنون تشکل‌های صنفی با آن  
مواجه‌اند. در واقع حاکمیت به دنبال آن است تا با



[tvshorashora@gmail.com](mailto:tvshorashora@gmail.com)

### تلویزیون دمکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تماسی انسانی  
زحمتکش و ستم دیده ای است که برای  
آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

### بینندگان تلویزیون دمکراسی شورایی، دوستان، رفقا و همراهان

تلویزیون دمکراسی شورایی در روزهای دوشنبه، چهارشنبه و جمعه از ساعت هشت تا نه و نیم  
شب و در روزهای سه شنبه، پنجشنبه، شنبه و یکشنبه از ساعت شش و نیم تا هشت شب به وقت  
ایران، برنامه‌های خود را به مدت ۹۰ دقیقه روی شبکه تلویزیونی آلترناتیو شورایی در  
ماهواره یاه ست پخش می‌کند.

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی را همچنین می‌توانید در سایت سازمان فدائیان (اقلیت)  
و شبکه‌های اجتماعی فیسبوک، تلگرام، اینستاگرام و یوتوب نیز دنبال کنید.  
مشخصات تلویزیون دمکراسی شورایی را به اطلاع دوستان و آشنایان خود برسانید.  
مشخصات ماهواره‌های شبکه تلویزیونی آلترناتیو شورایی

#### Alternative Shorai

Satellite: Yahsat

Frequency: 12594

Polarization: Vertical / عمودی

Symbol Rate: 27500

FEC: 2/3

آدرس ایمیل تلویزیون دمکراسی شورایی: [tvshorashora@gmail.com](mailto:tvshorashora@gmail.com)

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی